

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

بحث ما در آیه 59 از سوره مبارکه نساء بود؛ «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»، در جلسه گذشته در مورد این آیه چند نکته را بیان کردیم که مهم‌ترین نکته این بود که اینکه خدای تبارک و تعالی می‌فرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول بین این دو تا و سرّ تکرار این دو تا غیر از مسئله‌ی مولوی بودن و ارشادی بودن این است که متعلّق اینها با یکدیگر فرق دارد، یعنی أَطِيعُوا اللَّهَ فیما أمره الله و أَطِيعُوا اللَّهَ فیما نهی عنه الله، و همچنین اطیعوا الرسول یعنی فیما أمره الرسول، توضیح دادیم که اگر آنچه را که رسول به عنوان خدای تبارک و تعالی بیان می‌کند این به عنوان اطاعت خدا مطرح می‌شود، باید ابتداءً صدق کند عنوان اطاعت الرسول، تعبیر دیگری که امروز می‌خواهیم عرض کنیم در همین نکته این است که از آیه استفاده می‌شود که ما یک اطاعتی داریم این اولاً و بالذات اطاعت الله است اما یک اطاعتی داریم که ثانیاً و بالعرض اطاعة الله است و آن مواردی است که خدای تبارک و تعالی امر و نهی‌ای در آن مورد ندارد ولی رسول خدا(ص) امر دارد، امر رسول خدا من حیث إنه صادرٌ من رسول الله می‌شود اطاعة الرسول اولاً و بالذات، اما همین اطاعة الرسول ثانیاً و بالعرض عنوان اطاعة الله دارد، چرا؟ چون اطاعة الرسول هم به امر خدا واجب است نه به دلیل عقل.

استظهار عصمت نبی از آیه شریفه

پس اطاعة الرسول در این مواردی که اوامر و نواهی مربوط به رسول خدا یا مربوط به اولوالامر است ثانیاً و بالعرض اطاعة الله است، اینها حالا نکته‌ای بود که ما در آن جلسه‌ی گذشته بیان کردیم و به نظر من این نکته مهمی است، ما از این آیه شریفه استفاده می‌کنیم که رسول خدا(ص) عصمت دارد، هم عصمت از گناه و هم عصمت از خطا و نصیان. چون وقتی به صورت مطلق خداوند می‌فرماید اوامر رسول را اطاعت کنید به این معناست که خدا می‌فرماید رسول خدا از روی شهوت و غضب امر و نهی نمی‌کند، معنایش این است که از روی خطا یا نصیان امر و نهی ندارد، هر امر و نهی‌ای که دارد صادر از یک ملاک واقعی مورد تأیید خدای تبارک و تعالی است که این را باز در مطالب بعدی بیشتر توضیح می‌دهیم.

نکته این است که مراد از اولی الامر در این آیه چه کسانی است؟ اینجا وقتی به تفسیر تبیان شیخ طوسی مراجعه می‌کنیم، شیخ در آنجا سه احتمال ذکر کرده، در جلد سوم تبیان صفحه 235 اول می‌فرماید مفسران که ظهور در مفسران عامه دارد در مورد اولوالامر دو تأویل دارند: 1) می‌فرماید قال ابوهریره و فی روایة عن ابن عباس و میمون بن مهران و السدی و الجبایی و البلخی و الطبری، اینها گفتند مراد از اولوالامر امراء هستند، چون امراء صاحبان امر هستند، اولوالامر یعنی صاحبان امر و فرمان، سلاطین، امراء، حکام، اینها صاحبان امر هستند، حالا اینها را دیگر مرحوم شیخ طوسی نفرومده. در برخی دیگر از تفاسیر گفته‌اند مثلاً وقتی به روح المعانی جلد سوم صفحه 65 مراجعه می‌کنیم ایشان می‌گویند قیل امراء المسلمین فی عهد الرسول(ص) و بعده و یندرج فیهم الخلفاء و السلاطین و القضاة و غیرهم، امراء مسلمین شامل خلیفه می‌شود، شامل قاضی هم می‌شود، یعنی روی این بیان اینها می‌گویند حتی قول قاضی را ما با این آیه شریفه می‌توانیم به عنوان حجت قرار بدهیم. مخصوصاً در اینکه از آیه به دلالت مطابقی استفاده می‌شود که قول رسول حتی در باب قضا هم حجت است چون بعد از آن دارد فإن تنازعتم فی شیء فردوه إلى الله و الرسول إن كنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر، اگر در یک شیئی تنازع کردید این شیئی یعنی شیء من امور الدین و من امور الدنيا، اطلاق دارد.

این آیه که مسئله‌ی وجوب اطاعت را مطرح می‌کند به دلالت مطابقی اطاعت رسول در باب قضاوت را هم دلالت دارد منتهی در دنباله‌اش صحبت از اولوالامر نکرده ولی تردیدی نیست چون فإن تنازعتم فی شیء مربوط به عبارت قبل است، تفریع بر قبل است، یعنی حالا که اطاعت خدا، رسول و اولوالامر واجب است حالا اگر نزاع کردید در یک شیئی به خدا و رسول مراجعه کنید، چرا اولوالامر را نیاورده؟ چون با وجود رسول معنا ندارد اولوالامر بیاید دخالت کند و اصلاً موضوعی ندارد ولی به خوبی استفاده می‌شود که دنباله‌ی آیه نمی‌خواهد بگوید منازعه را به اولوالامر نمی‌شود ارجاع داد، نه! ولو کلمه‌ی اولوالامر در دنباله‌ی آیه نیامده، می‌فرماید فإن تنازعتم فی شیء فردوه إلى الله و الرسول إن كنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر، کلمه‌ی اولوالامر نیامده ولی چون این تفریع بر ما قبل است چرا ردوه إلى الله و الرسول؟ چون اطاعت خدا و رسول واجب است، و چون اطاعت اولوالامر واجب است پس اولوالامر در این آیه کسانی هستند که صلاحیت برای قضاات هم باید داشته باشند، یعنی ما باشیم و این آیه، از مجموع آیه استفاده می‌کنیم رسول و اولوالامر که اطاعتشان به این آیه واجب است کسانی هستند که صلاحیت برای قضاوت را هم دارند، می‌شود یک آیه‌ای باشد که دال بر مشروعیت قضاوت باشد.

آلوسی در روح المعانی می‌گوید قیل مراد امراء المسلمین است بعد در احتمال دوم می‌گوید قیل که امراء السرایا باشد، اولوالامر یعنی آنهایی که امیر و فرمانده جنگ هستند، دیگر ابوهریره و میمون و ابن جریر و ... از السدی همین را نقل کردند. پس عبارت اول شیخ در تبیان که می‌گوید امرا اعم از امراء مسلمین یا امراء السرایاست.

احتمال دوم شیخ در تبیان می‌گوید قال جابر بن عبدالله و فی روایة أخرى عن ابن عباس و مجاهد و الحسن و عطا و ابی العالیة أنهم العلماء، می‌فرماید اینها گفتند مراد از اولوالامر علماست، اهل علم. آلوسی هم در روح المعانی این را به عنوان احتمال سوم ذکر کرده که علما مراد اهل علم هستند، آن وقت آلوسی می‌گوید آیه‌ی 83 سوره نساء دارد « وإذا جاءهم أمرٌ من الأمن أو الخوف أذاعوا به ولو ردوه إلى الرسول وإلى أولى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم » می‌فرماید وقتی خبری که موجب امنیت باشد یا خبری که موجب خوف باشد به اینها برسد اینها بدون اینکه تحقیق کنند این را شایع می‌کنند نشر می‌دهند که این آیه مربوط به نشر اخبار، بحث خیلی خوبی دارد ولو ردوه إلى الرسول و إلى أولى الأمر منهم، اگر این را به رسول و اولی الامر از خودشان برگردانند لعلمه الذين يستنبطونه، آنهایی که استنباط می‌کنند و قدرت استنباط دارند می‌توانند بگویند این خبر درست است یا درست نیست. آلوسی به قرینه‌ی این می‌گوید بگوئیم چون دارد و إلى أولى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه می‌گوید فإن العلماء هم المستنبطون المستخرجون للأحكام، اینها مستنبطانند و مستخرج احکام‌اند. حالا بگوئیم چطور به علما و اهل علم بگوئیم اولوالامر؟ می‌فرماید و حمله کثیر و لیس ببعید، بعد در ادامه‌اش مطلب دیگری دارد، اگر ما بیائیم این را حمل بر تمام اینها کنیم بگوئیم اولوالامر امراء مسلمین و سرایاست و علما، این هم احتمال دوم.

بعد خود شیخ طوسی می‌فرماید و روی أصحابنا عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهم السلام أصحاب امامیه هم از امام باقر و هم از امام صادق نقل کردند که اُنْهُمْ الْأُئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)، مراد ائمه‌ی معصومین علیهم السلام است، فلذلك أوجب الله طاعتهم بالإطلاق و روی همین جهت یک خدای تبارک و تعالی اطاعت اینها را علی الإطلاق واجب کرده، كما أوجب طاعة رسوله و طاعة نفسه، همانطوری که طاعت رسول و طاعت خودش را واجب کرده، و لا يجوز إيجاب طاعة أحدٍ مطلقاً، جایز نیست، صحیح نیست که خدا واجب کند اطاعت کسی را به صورت مطلق إلا من كان معصوماً مأموناً من السهو و الغلط، باید مأمون و معصوم از سهو و غلط باشد، بعد می‌فرماید و ليس ذلك بحاصل في الأمراء و لا العلماء، علما و امرا اینطور نیستند که مأمون از سهو و غلط باشد و إنما هو واجب في الأئمة الذين دلت الأدلة على عصمتهم و طهارتهم، این ادله‌ای که می‌گوید ادله‌ی معصومین عصمت دارند شامل آنها باید بشود.

دیدگاه فخر رازی در آیه شریفه

اینجا فخر رازی یک مطلب خوب و مهمی دارد؛ این کلامی که تا اینجا خواندیم از شیخ طوسی در تبیان بود، با توضیحاتی که از آلوسی آوردیم.

فخر رازی می‌گوید به نظر ما مراد از اولوالامر اهل حلّ و عقد است، یعنی آن علمایی که اهل حلّ و عقد هستند و می‌گویند ما از این آیه استفاده می‌کنیم اجماع بعد الكتاب و السنة حجّت دارد، حالا بیانش چیست؟ بیانش این است که مقدمه‌ی اول می‌گوید أمر الله بطاعة اولوالامر علی سبیل الجزم، یعنی گفته از اولوالامر تبعیت کنید قیدی نیاورده، مطلق است و معلق نیست. بعد در مقدمه‌ی دوم می‌گوید وقتی به صورت جزم و قطعی می‌گوید از اولوالامر تبعیت کنید پس لابد و أن يكون معصوماً عن الخطاء، این اولوالامر باید از خطا معصوم باشد، إذ لو لم يكن معصوماً عن الخطا این استدلالش را دقت کنید استدلال لطیفی است، می‌گوید اگر اولوالامر معصوم از خطا نباشد پس باید بگوئیم احتمال اینکه این خطا کند وجود دارد، وقتی خطا کند به این معناست که خدای تبارک و تعالی امر کرده به متابعت همین خطا، یعنی اگر اولوالامر یک عمل خطایی و امر خطایی هم انجام داد، پس باید اطاعت کند در حالی که والخطا لكونه خطاً منهی عنه، خطا چون خطاست مورد نهی واقع شده، وقتی یک کاری اشتباه است کار اشتباه نباید انجام شود، هر کار خطایی از مصادیق باطل است، اگر به جای اینکه به این شخص امر کند به آن شخص امر کرد، به جای اینکه امر کند به اینکه این عمل را انجام بدهد، امر کرد آن عمل را انجام بدهد، اگر این خطا باشد الخطأ منهی عنه بعد می‌گوید فهذا يفرض إلى اجتماع الأمر و النهی فی الفعل الواحد بالاعتبار الواحد، از یک طرف خدا می‌فرماید اطیعوا اولوا الامر را، این امر است. از طرف دیگر اگر اولی الامر یک کار خطایی انجام بدهند، خطا به معنای حرام است، به این معناست که در یک فعل واحد به یک اعتبار واحد هم امر و هم نهی باشد و می‌گویند این محال است.

اجتماع امر و نهی که در محل خودش بحث شده جایز است، در جایی است که امر و نهی به دو اعتبار و دو حیثیت باشد.

بعد می‌گوید فثبت قطعاً أن أولى الامر المذكور فی هذه الآية لابد بأن يكون معصوماً، اولی الامر طبق این آیه باید معصوم باشد اگر معصوم نباشد اجتماع امر و نهی در شیء واحد به اعتبار واحد لازم می‌آید و این محال است. حالا به این نتیجه رسیدیم، چون تا اینجا اعتراف فخر رازی به این مطلب خیلی مهم است که این آیه دلالت بر این دارد که اولوالامر باید مثل رسول خدا معصوم باشد، منتهی می‌گوید اولوالامر چه کسانی هستند؟ آیا یک نفر است یا یک گروه است، می‌گویند نمی‌تواند اولوالامر یک نفر باشد، چرا؟ برای اینکه اطاعت کسی واجب است که ما عارف به او باشیم، یک. قادر بر وصول به او باشیم، دو، و بتوانیم از او استفاده کنیم.

می‌گویند اطاعت در کجا واجب است؟ مشروط به این سه امر است، مشروطاً بكوننا عارفين بهم، عارف به این اولوالامر باشیم، قادرین علی الوصول إليهم به ایشان دسترسی داشته باشیم و الاستفاده منهم، بتوانیم از اینها استفاده کنیم بعد می‌گویند و نحن نعلم

بالضرورة اُتاً فی زماننا هذا عاجزون عن معرفة الامام المعصوم، عاجزون عن الوصول إليهم، عاجزون عن استفادة الدين و العلم منهم، ما عاجزیم و کسی را نمی‌توانیم به عنوان معصوم بشناسیم و خدمت او برویم، از او استفاده کنیم و إذا كان الامر كذلك، وقتی یک شخصی که این خصوصیات را داشته باشد نیست، می‌دانیم علمنا أنّ المعصوم ليس بعض من ابعاض الامة، می‌گوئیم پس معصوم بعضی از ابعاض اُمّت نیست و ذلك يوجب القطع بأن اجماع الامة ليس بعضاً من ابعاض الامة و لا طائفة من طوائفهم فوجب أن يكون أهل الحل و العقد من الأمة، اولوالامر با این استدلالی که ما ذکر کردیم باید اهل حل و عقد از امت باشد و ذلك يوجب القطع بأن اجماع الامة حجة، قطع به این پیدا می‌کنیم که اجماع اُمّت حجّت است.

پس می‌گوئید این اولوالامر را باید حمل بر اجماع اهل حل و عقد کنیم و در نتیجه می‌خواهد بگوید اهل حل و عقد هیچ وقت اشتباه نمی‌کنند، حالا آن روایتی که منصوب به رسول خدا که لایجتمع اُمّتی علی الخطأ، که این مستند عامه است برای حجّیت اجماع، این را فخر رازی دارد با یک بیانی که خودش ذکر کرد از دل این آیه شریفه می‌خواهد بیرون بیاورد.

بعد می‌آید دو تا سؤال را مطرح می‌کند و جواب می‌دهد ما قبل از اینکه به آن سؤالات می‌رسیم، ببینیم تا اینجا استدلال فخر رازی چطور است؟ در اینکه از آیه شریفه استفاده می‌شود که اولوالامر باید معصوم باشند هیچ بحثی وجود ندارد، همان طوری که رسول خدا معصوم است، خطا نمی‌کند، اشتباه نمی‌کند، نصیان عارض او نمی‌شود، اولوالامر هم باید در کنار رسول خدا دارای چنین خصوصیتی باشد.

اشکالات دیدگاه فخر رازی

ولی این استدلال فخر رازی که بگوئیم اگر خطا کرد هر خطایی منهی عنه است، چه کسی گفته حالا هر خطایی منهی عنه است ما نمی‌توانیم بگوئیم کل خطأ حرام. ما نمی‌توانیم و دلیلی نداریم کل خطأ حرام، این قاعده را که ایشان آورد یعنی تصریح به قاعده نکرد ولی گفت والخطأ لکونه خطأ منهی عنه، این را ما نمی‌پذیریم.

پس بگوئید از کجا استفاده می‌کنید آیه دلالت بر عصمت اولوالامر دارد، همین که به نحو اطلاق در جمیع موارد اطاعت اینها را واجب کرده، وقتی در جمیع موارد اطاعت اینها را واجب کرده نفرموده اطاعت کنید اینها را در این محدوده‌ی معین، معلوم می‌شود امکان ندارد یک امری از اینها صادر شود که اشتباه باشد، به نحو مطلق فرموده خدای تبارک و تعالی. استدلال ما این است که می‌گوئیم به نحو مطلق فرق معصوم و غیر معصوم این است که غیر معصوم خطا می‌کند، ممکن است به یک چیزی که مصلحت ندارد امر کند، حالا اگر یک چیزی مصلحت نداشت و یک کسی به او امر کرد، حرام که نیست! خطا هم هست. این اشکال اول ما به فخر رازی.

اشکال دوم این است که شما می‌فرمائید ما عاجز از معرفت شخصیم، چرا عاجز هستید؟ ما امامیه معتقدیم که خود رسول خدا اشخاص را بیان فرموده، اینهایی که اطاعت‌شان واجب است و باید به آنها معرفت پیدا کنیم، این بیان شده.

می‌گوئید نمی‌توانیم معرفت پیدا کنیم هذا باطل، ولی اینکه باید وصول به آنها پیدا کنیم و استفاده‌ی از آنها پیدا کنیم این اگر از اوّلی که اولوالامر به وجود آمد تا آخر امکان دسترسی به اینها نبود این اشکال وارد بود، می‌گفتیم از زمانی که اولوالامر هست که بعد از رسول خدا بوده، تا قیامت اولوالامر را دسترسی ندارید، ما گفتیم اولوالامری که دسترسی نداریم چه معنایی دارد که بگوئیم اما بر حسب اعتقادات ما امامیه یازده نفر از اینها در دسترس مردم بودند، دوازدهمی هم به مدت 74 سال در دسترس بوده و دستوراتی از آن حضرت رسیده، آنچه را که در زمان غیبت برای عمل مردم لازم دارند توسط اولوالامر بیان شده، یعنی آن مقداری که لازم دارند یعنی مقداری که نگویید ما اصلاً نه نمازمان را بلدیم، نه روزه بلدیم، نه حج‌مان را بلدیم، چیزی بلد نیستیم! پس نگوئید اینها مسئله‌ی وصول و امکان استفاده نیست.

اگر گفتیم اطاعت الرسول لجميع الامم فی جميع الأزمان إلى يوم القيامة واجب است خود همین آیه دلالت بر این دارد که خاتم الرسل، یعنی رسالت رسول خدا به عنوان آخرین رسول دلالت بر خاتمیّت دارد، یعنی باز ما این آیه را علاوه بر آن مسئله‌ی قضاوت می‌توانیم دالّ بر خاتمیت هم قرار بدهیم، به همین قرینه می‌گوئیم اولوالامر هم این چنین است، اگر اولوالامر این چنین شد می‌گوئیم ما دسترسی داریم به کلمات امیرالمؤمنین. آنچه الآن در این زمان محروم هستیم از حضور فیزیکی، ظاهری و مادی اینها محرومیم، اینکه برای ما مشکلی ایجاد نمی‌کند. یک سری از برکات از ما دور شده، اما آن مقداری که لازم باشد بیان شده این اولاً، و ثانیاً حالا اگر اینها، یعنی استدلال فخر رازی: می‌گوئیم اگر حضرت حجّت (عج) برای زمان غیبت نائبی نداشت باز این اشکال شما وارد بود، حالا اگر یک رئیسی آمد یک نوابی برای خودش معین کرد اینجا باز این اشکال وارد نیست یعنی الآن با وجود این نواب که مجتهدان هستند، مجتهدان جامع الشرایط. امکان استفاده از ایشان هست یا نیست؟ یک وقت می‌گوئیم باب استفاده به طور کلی مسدود می‌شود، اینها آمدند یک مُشت افرادی که درصد خطایشان نسبت به بقیه‌ی مردم بسیار بسیار کم است این را قرار دادند بالأخره این اشکال حل می‌شود.

اشکال سوم این است که می‌گوئیم شما که آمدید این را گفتید چرا آمدید اهل حلّ و عقد را گفتید، مگر اهل حلّ و عقد اشتباه نمی‌کنند، اجتماع بر خطا هم می‌کنند یعنی ممکن است یک رأی واحد را همه اتفاق کنند، این منصوب به رسول خدا(ص) هست ولی ظاهراً سند معتبری هم ندارد لا تجتمع امّتی عن الخطا این بر خلاف بداهت است، ممکن است امّت در یک زمانی بر خطا همه‌شان اتفاق نظر کنند، بنابراین شما می‌گوئید معصوم باشد و بعد می‌گوئید از حلّ و عقد عصمت را استفاده کنید در حالی که ما بالوجدان می‌دانیم اینها معصوم از خطا نیستند، کلام فخر رازی دنباله دارد که ان شاء الله جلسه آینده عرض می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين